

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

٣١٩٤١

۱۳۸۰ / ۱۰ / ۱۱

مرکز اطلاعات مدرک علمی ایران
تمت به درک



دانشگاه تهران
دانشکده حقوق و علوم سیاسی

عنوان:

بنیادهای هرمنوتیکی جامعه‌ی باز

نگارش:

علیرضا اسمعیل‌زاد

استاد راهنما:

دکتر عبدالرحمن عالم

استاد مشاور:

دکتر سیداحمد موثقی

پایان نامه

برای اخذ درجه کارشناسی ارشد

در رشته علوم سیاسی

شهریور ۱۳۸۰

015673

۳۱۹۴۱

به آنان که؛

می‌دانند، "آزادی" به "دانستن" بستگی دارد و "دانستن" به "گفتگو".

به آنان که؛

آزادند، تفکرشان خلاف عادت است و "زمان"شان هنوز فرا

نرسیده.

چکیده

رساله‌ی حاضر از نسبت هستی‌شناسی هرمنوتیک و جامعه‌ی باز پرسش می‌کند. از یک جهت می‌توان گفت مسأله‌ی اصلی که ما پیش‌رو خواهیم داشت، این است که: پشتوانه‌های فکری - فلسفی جامعه‌ی آزاد کدامند و در عالم معرفت، جامعه باز با کدام نحو از تفکر بستگی دارد... جهت‌گیری عمومی مطالعه‌ی حاضر نشان دادن توانایی هرمنوتیک فلسفی در مقایسه با ابزار خرد متافیزیک کلاسیک، عقل مدرن و خردباوری انتقادی پوپر است. در بخش نخست که تحت عنوان سه رویکرد به جامعه‌ی باز فراآورده‌ایم چنین جهت‌گیری خود را آشکار می‌کند. این بخش شامل سه گفتار می‌باشد؛ متافیزیک جامعه‌ی بسته، جزمیت‌های «جامعه‌ی باز» و ایده‌ی هرمنوتیک فلسفی.

بخش دوم رساله به مثابه مقدمه‌ای بر هرمنوتیک فلسفی است. این بخش ما را وارد افقی می‌کند که امکان طرح مباحث بخش سوم در آن امکان‌پذیر باشد. در این بخش پس از اشاره به برخی از دیدگاه‌های نیچه و اصحاب هرمنوتیک کلاسیک به پدیدارشناسی هرمنوتیک هایدگر پرداخته شده است. گفتار پایانی این بخش به نسبت هرمنوتیک فلسفی و عقلانیت تفاهمی نزد گادامر می‌پردازد.

نهایتاً در بخش سوم این ادعا مطرح شده است که جامعه‌ی باز - که به صورت غیرقابل تقلیلی کثرت‌گرا و چند مرکزی است - با هستی‌شناسی هرمنوتیک، همچون فلسفه‌ی چندگانگی تقلیل‌ناپذیر چشم‌اندازها و آواها، بستگی پیدا می‌کند.

در این بخش سه خاستگاه هرمنوتیکی برای جامعه‌ی باز - تکثر در حقیقت، تکثر در

تفسیر و عقلانیت معطوف به گفتگو - پیش‌نهاده شده است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار.....
بخش اول: سه رویکرد به جامعه‌ی باز.....	
۵	گفتار اول: متافیزیک جامعه‌ی بسته.....
۶	گفتار دوم: جزمیت‌های «جامعه‌ی باز».....
۲۸	گفتار سوم: ایده‌ی هرمنوتیک فلسفی.....
۵۸	یادداشت‌های بخش اول.....
۶۲	
بخش دوم: درآمدی بر هرمنوتیک فلسفی.....	
۷۱	گفتار اول: نیچه و حقیقت تأویل.....
۷۳	گفتار دوم: مقدمه‌ای بر هرمنوتیک کلاسیک؛ (شلایرماخر و دیلتای).....
۸۲	گفتار سوم: پدیدارشناسی هرمنوتیک هایدگر.....
۹۰	گفتار چهارم: هانس گئورگ گادامر؛ دیالکتیک تفاهم.....
۱۱۳	یادداشت‌های بخش دوم.....
۱۲۹	

بخش سوم: خاستگاه‌های هرمنوتیکی جامعه‌ی باز.....	۱۴۶
۱- تکثر در حقیقت	۱۴۸
۲- تکثر در تفسیر.....	۱۵۷
۳- عقلانیت معطوف به گفتگو.....	۱۶۱
یادداشت‌های بخش سوم.....	۱۶۶
جمع‌بندی و نتایج	۱۶۸
منابع و مأخذ.....	

پیشگفتار

این رساله دو هدف را به موازات هم دنبال می‌کند: اول؛ طرح مقدمه‌ای بر هستی‌شناسی هرمنوتیک، دوم؛ آشکار ساختن نسبت خرد هرمنوتیک و جامعه‌ی باز. بخش دوم رساله، با پیش کشیدن درآمدی بر هرمنوتیک فلسفی تا حدی ما را در جهت هدف نخست قرار می‌دهد، اما هدف دوم - پرسش از نسبت هرمنوتیک و جامعه‌ی باز - جهت‌گیری عمومی رساله‌ی حاضر را شکل می‌دهد... به طور کلی، آن پرسش اصلی که تا پایان پیش رو خواهیم داشت، این است که؛ پشتوانه‌های فکری - فلسفی جامعه‌ی آزاد کدامند؟ به عبارت دیگر در عالم معرفت، جامعه‌ی باز با کدام نحو از تفکر بستگی دارد؟ در این باره مدعای اصلی گزارش حاضر این است که: هرمنوتیک فلسفی - چونان فلسفه‌ی تکثر تقلیل‌ناپذیر چشم‌اندازها و آواها - پیش زمینه‌ی فکری - فلسفی مناسبی برای جامعه‌ی باز می‌باشد و بیشترین امکانات را برای پیش نهادن مبانی معرفتی جامعه‌ی آزاد در اختیار دارد. اما پیش از آشکار ساختن رابطه‌ی خرد هرمنوتیک و جامعه‌ی باز برخی محدودیت‌های بزار خرد متافیزیک کلاسیک، عقل مدرن و خردباوری انتقادی پوپر را در توضیح مبانی فکری جامعه‌ی باز، نشان خواهیم داد. در این میان خردباوری انتقادی پوپر هر چند زمینه‌ی مناسب‌تری را برای طرح جامعه‌ی باز فراهم می‌کند، اما به طوری که نشان خواهیم داد.

برنامه‌ی پژوهشی او در خصوص جامعه‌ی باز در حدود مکاتبات روش‌شناسی وی شکل گرفته و با کاستی‌ها و محدودیت‌هایی مواجه است... در اینجا لازم است به چند نکته اشاره کنیم:

در رساله‌ی حاضر هرگاه که از "بنیاد"‌ها یا مبانی هرمنوتیکی جامعه‌ی باز سخن می‌گوییم، مقصود ما بازگشت به یک "بن" متافیزیکی نیست و از اساس یا ساختاری نهایی سخن گفته نمی‌شود. برای نشان دادن این گرایش خود، در برخی موارد مفهوم "خاستگاه" را - که متضمن عرضه داشت هستی چون چندگانگی و تمایل به پراکندگی است - ترجیح داده‌ایم. این بدان معناست که دستیابی به اساس یا ساختار نهایی جامعه‌ی باز، مورد نظر چنین مطالعه‌ای نمی‌باشد بلکه در اینجا پرسش از خاستگاه هرمنوتیکی است.

رویکرد مطالعه‌ی حاضر بر هرمنوتیک فلسفی متمرکز شده است؛ بنابراین هر جا که از هرمنوتیک یا خرد هرمنوتیکی - بی آنکه با مذهب کلاسیک، سنتی، رمانتیک و... مشروط شده باشد - سخن می‌گوییم مقصود ما اشاره به هستی‌شناسی هرمنوتیک و آموزه‌های خاص هرمنوتیک فلسفی است.

در مواجهه با متن رساله، خواننده، احتمالاً، به این نتیجه خواهد رسید که در اینجا با برداشت‌های متعارف از "جامعه‌ی باز" سروکار ندارد؛ بلکه بیشتر فرصتی در اختیار او گذاشته شده که چپستی جامعه‌ی باز را از موضع هستی‌شناسی هرمنوتیک تجربه کند. توجه به چنین جایجایی مفهومی - در مفهوم جامعه‌ی باز - از این جهت اهمیت دارد که امکان فهم نیت چنین متنی - و اساساً هر متن دیگری - بستگی به توانایی خواننده در ارتباط با سنتی دارد که متن متعلق به آن است.

مواضع من در مورد افلاطون یا پوپر ممکن است اعتراض برخی را سبب شود و ب، آشکارا، غیرمنصفانه تلقی گردد. اما هدف من هیچ‌گاه این نبوده که فرضاً، افلاطون را مدافع جامعه‌ی بسته بدانم یا هایدگر را بیش از پوپر مدافع جامعه‌ی باز معرفی کنم، بلکه بیش از هر

چیز این نکته برای من مطرح بوده است که آثار افلاطون یا پوپر و یا هستی و زمان هایدگر و یا آموزه‌های خردباوری مدرن، خردباوری انتقادی و یا هرمنوتیک فلسفی جدا از شخصیت و نیت پدیدآورندگان و نمایندگان آنها، هر کدام، در رابطه با پرسش از چیستی جامعه‌ی بز، چه خطابی و چه معنایی برای زمان حال حاضر ما دارند.

گفتارهای رساله‌ی حاضر به یکدیگر راه می‌برند و هر یک جوانبی از گفتارهای دیگر را روشن می‌کنند و در مجموع مضمونهای مشترکی را می‌گسترانند و سمت و سوی مشخصی دارند. برای دریافت دیدگاه عمومی چنین نوشتاری باید آنرا همچون یک کل مورد مطالعه قرار داد. با این حال، تقریباً، تمامی گفتارها به نحوی فراآورده شده که به صورت مجزا نیز قابل خواندن باشند.

رساله به سه بخش تقسیم شده است. بخش اول، ابتدا از نسبت متافیزیک کلاسیک و خردباوری مدرن با جامعه‌ی بسته پرسش می‌کند و سپس برخی محدودیت‌های برنامه‌ی پژوهشی پوپر درباره‌ی جامعه‌ی باز را آشکار می‌سازد. در بخش‌های دیگر رساله سخن از هستی‌شناسی هرمنوتیک و نسبت خرد هرمنوتیک با جامعه‌ی باز است. بخش دوم، جوانان مقدمه‌ای بر هرمنوتیک فلسفی است. در آنجا از جمله به هرمنوتیک دزین هایدگر پرداخته شده و گفتار دیگری نیز به نسبت هرمنوتیک فلسفی و عقلانیت تفاهمی نزدگادامر اختصاص یافته است. اهمیت بخش دوم، در عین حال، در فراهم کردن مبنایی نظری برای گفتارهای بخش بعدی است. نهایتاً در بخش سوم این سؤال مطرح است که هرمنوتیک به عنوان نحوه‌ی خاصی از "تفکر" با جامعه‌ی باز به مثابه شیوه‌ی خاصی از "بودن" در کجای هم می‌رسند. در این بخش با پیش کشیدن سه خاستگاه هرمنوتیکی برای جامعه‌ی باز - تکثر در حقیقت، تکثر در تفسیر، عقلانیت معطوف به گفتگو - به این پرسش پاسخ داده می‌شود.

در اینجا لازم است از تمام کسانی که به نحوی در شکل گرفتن این رساله سهیم بوده‌اند، سپاسگزاری نمایم. از همه‌ی دوستانی که با ارائه‌ی دیدگاههای خود به بخش من بوده‌اند و

همچنین از تمام کسانی که مر به برخی از نرسیه‌های کرم آگاهی دادند، تشکر می‌کنم. از استاد فرزانه جناب آقای دکتر حسین یثیری که مر به انجام این کار دلگرم نمودند، تشکر می‌کنم. از اساتید گرانقدر جناب آقای دکتر سیداحمد موثقی (استاد مشاور) و جناب آقای دکتر جهانگیر معینی علمداری (ستاد و رسانه) به خاطر نکات آموزنده‌ای که به من گوشزد کردند سپاسگزارم. اما بیش از همه مدیون ستاد ارجمند جناب آقای دکتر عبدالرحمان عالم (استاد راهنمای رساله) هستم؛ بدون مساعدت و راهنمایی ایشان این کار هرگز به سرانجام نمی‌رسید. عزیزان دیگری نیز در این کار به نحوی مساهمت داشته‌اند که در اینجا از آنها یاد نشده است. ضمن سپاس از تمامی این سروران، یادآوری می‌کنم که مسئولیت تمامی کاستی‌ها و نقایص رساله‌ی حاضر، تنه‌ی متوجه نگارنده خواهد بود.

علیرضا اسمعیل‌زاد

تابستان ۱۳۸۰

بخش اول

سه رویکرد به جامعه‌ی باز

در بخش حاضر سه رویکرد به جامعه‌ی باز پیش نهاده شده است. رویکرد نخست، برخی از بنیادی‌ترین موانع فکری و فلسفی جامعه‌ی باز را آشکار می‌کند. برای این منظور نسبت ابزار خرد متافیزیک کلاسیک و نیز متافیزیک مدرن (خردباوری مدرن) با جامعه‌ی بسته مورد پرسش قرار گرفته و بنیاد متافیزیکی جوامع بسته در تقاضای کلیت و ثبات، مرکزیت‌گرایی و خواست سلطه بر «دیگری» نشان داده شده است. رویکرد دوم بر آن است که با نگاهی انتقادی محدودیت‌های برنامه‌ی پژوهشی و نیز برخی جزمیت‌های «جامعه‌ی باز» پوپر را، که بر محور خردباوری انتقادی شکل گرفته، نشان دهد. نهایتاً رویکرد سوم بر توانایی هرمنوتیک فلسفی - به عنوان نوعی ابزار خرد مناسب و غیرشالوده‌گرا در توضیح مبانی معرفتی جامعه‌ی باز تاکید می‌کند....

گفتار اول

متافیزیک جامعه‌ی بسته

۱- جامعه‌ی بسته را می‌توان به مثابه جامعه‌ای تک مرکز در نظر گرفت؛ جامعه‌ای که بر محور نظامی از حقیقت شکل می‌گیرد و مطابق یک جهان‌بینی تقلیل‌گرا، ایدئولوژی مطلق را سامان می‌دهد. در چنین جامعه‌ای امکان طرح اندازی آزاد برای فرد از میان می‌رود و مشارکت او در

ساختن آینده‌اش محدود می‌شود. در جامعه‌ی بسته انسان‌ها به صورت مصادیقی از شعارهای ایدئولوژیک شکل می‌یابند. برخی مقوله‌های جامعه‌ی بسته نظیر یقین‌های لایتغیر، سلسله مراتب، نظم و انضباط، آداب و مناسک، حرمت‌ها و حلیتها که در قالب نهادهای ویژه‌ای عینیت می‌یابند، در واقع به برخی از نیازهای وجودی انسان پاسخ می‌دهند. شاید این مقوله‌ها پاسخ ساده و منسجمی باشد که انسان در مواجهه با اضطراب و ترس آگاهی وجودی خویش به آن متوسل می‌شود و به قیمت چشم‌پوشی از مسئولیت انتخاب و آزادی خویش به غفلتِ امنیت و آرامش می‌رسد.^(۱) اما در گفتار حاضر برآنیم که چنین مقوله‌هایی در بخش عمده‌ای از تاریخ تفکر بشری مبنایی متافیزیکی داشته است؛ بنابراین نسبتی میان متافیزیک - به عنوان نحوه‌ای از تفکر - و جامعه‌ی بسته قابل جستجو است. با فرض چنین نسبتی تلاش خواهیم کرد بنیاد متافیزیکی جوامع بسته را در تقاضای کلیت و ثبات، مرکزیت‌گرایی و خواست سلطه بر "دیگری" چونان "ابژه"^۱ آشکارکنیم....

متافیزیک زمانی زاده شد که انسان با مرگ اسطوره‌های باستانی - که توجیه ساده‌ای از جایگاه او در جهان به دست می‌داد - روبرو شد به روایت هایدگر متافیزیک چونان نحوه‌ی خاصی از تفکر راهی بود که افلاطون نخستین بار مشاهده کرد و - آگاهانه یا ناآگاهانه - در جریان مبارزه‌اش با هومر و اخراج شاعران از دولت شهر آرمانی خویش، در گشایش آن مهمترین سهم را عهده‌دار شد. تفکر متافیزیکی به جستجوی بنیادهای نهایی و ثابت که معرفت درباره‌ی جهان خارج لاز ذهن را تضمین نماید، پرداخت. اگر پیش‌تر روایت‌های اسطوره‌ای تفسیر ساده‌ای از هستی را در اختیار انسان می‌گذاشت، اکنون نحوه‌ی تفکر متافیزیکی در صدد تأسیس روایت‌های تبیینی جامع بود. اما تصمیمی که چنین تفکری در مورد ماهیت حقیقت می‌گیرد راهی را می‌گشاید که پس از آن، اندیشه در آن راه می‌افتد. هایدگر در رساله‌ی "عصر تصویر جهان" به درستی، به این نکته اشاره می‌کند که: «مابعداطبیعه

بنیان عصری را پی می‌ریزد، یعنی از رهگذر تفسیر خاص آنچه هست و از رهگذر فهم خاص حقیقت، پایه‌ای برای آن عصر تدارک می‌بیند که [آن عصر] بر مبنای آن ذاتاً شکل می‌گیرد. این پایه بر تمامی پدیده‌هایی که وجه ممیزه آن عصرند تسلط دارد»^(۲). هایدگر دوره‌ی سلطه‌ی تفکر متافیزیکی را از افلاطون تا نیچه گسترش می‌دهد. از نظر او چنین تفکری، نهایتاً، با نیچه تمامی امکانات خود را تحقق می‌بخشد. به طور کلی او به پیوند میان متافیزیک مدرن و متافیزیک کلاسیک تاکید می‌کند و از این جهت بنیانی متافیزیکی برای پدیده‌های مدرن - از جمله علم مدرن - جستجو می‌کند. او پس از آنکه خود را در برابر پرسش از ماهیت علم مدرن قرار می‌دهد می‌گوید: «چه فهمی از آنچه هست و [چه فهمی از] حقیقت، مهیاگر پایه این ماهیت است؟ اگر ما موفق شویم که به بنیانی مابعدالطبیعی دست یابیم که مهیاگر بنیادی برای علم به عنوان پدیده‌ای مدرن باشد، آنگاه تمامی ماهیت عصر جدید به ناچار خود را وا مینهد تا از دل این بنیان فهمیده شود».^(۳)

هایدگر به دنبال نشان دادن بنیان متافیزیکی پدیده‌های مدرن است. او ضمن نقد سراسری سنت تفکر متافیزیکی، خردباوری مدرن را هم مورد نقد قرار می‌دهد. چنین موضعی را البته نمی‌توان نشانگر خصومت او با روزگار مدرن تلقی کرد. در واقع هایدگر بیش از آنکه سر مخالفت با عصر مدرن را داشته باشد در صدد آشکار نمودن ابهام این عصر است. عصری که پدیده‌های انسانی آن، به هنگام پیدایش خود زمینه‌های مرگ خود را نیز به همراه دارند. اما هایدگر بنیاد متافیزیکی خردباوری مدرن را در ایمان به افسانه‌ی سوژه‌ی یکپارچه‌ای می‌یابد که در فلسفه‌ی مدرن به صورت سوژه‌ای عقلانی مورد تأکید قرار گرفته است؛ سوژه‌ای که قادر به تحلیل انتقادی افکار و تبیین عقلانی آنها می‌باشد. سوژه‌ی عقلانی دکارت به نوعی بر اساس الگوی سوژه‌ی متعالی مورد نظر ادیان و مثل افلاطونی ساخته شد. همانگونه که سوژه متعالی برای ادیان ملاک نهایی داوری است و به همان صورت که ایده‌ی مطلق برای افلاطون بنیان و شالوده‌ای مطمئن به حساب می‌آید که هر معرفتی بر مبنای آن

اعتبار می‌یابد، سوژه‌ی عقلانی و خودآگاه نیز برای فلسفه‌ی مدرن چنین بنیانی را فراهم می‌کند. «هایدگر نشان داد که نیروی "من می‌شناسم" در حدّ شناسایی و سخن شناخت شناسانه محدود نمی‌ماند، و هستی‌شناسانه می‌شود. خود-آگاهی‌ای که در قلب فلسفه‌ی دکارت جا خوش کرده بود، تبدیل به سرمشق شد. گوهر متافیزیک دوران مدرن با این واقعیت آغاز شد که یقینی تضمین‌کننده بیابد. سوژه برای دکارت همان نقش گوهر واقعی چیزها در متافیزیک ارسطویی را یافت»^(۴) به این ترتیب می‌بینیم که متافیزیک مدرن نیز همچون متافیزیک کلاسیک تفکری بنیادگرا است؛ چنین تفکری با بی‌توجهی به تاریخمندی دانش، استدلال‌ها و تفکر بشری بنیادهایی نهایی و ثابت جستجو می‌کند. جستجو برای یافتن چنین بنیادهایی به ثنویت واقعیت / اندیشه می‌انجامد. تفکر متافیزیک اندیشه را باز نمود جهان واقع می‌داند و به دنبال بازنمایی اصلی و معرفت "راستین"ی است که به حقیقت مطلق و نهایی راه می‌برد. علاوه بر این چنین تفکری از همان ابتدا با "بازی تفاوتها"^۱ همراه است و به دنبال اصل و مرکزیتی است که شالوده‌ی معنایی مفاهیم و رویدادها را می‌سازد. باور به چنین مرکزیت معنایی با تعمیم دادن تأویل ویژه‌ای از واقعیت به کل واقعیت صورت می‌گیرد. این بدان معنا نیز هست که چنین تفکری "هویت باور" است. یعنی با مرکزیت دادن به تأویل خاصی از واقعیت و به حاشیه راندن تأویل‌های بی‌شمار دیگر و با انکار تعدد و تفاوت‌های بالقوه‌ی معنایی، در صدد طرح هویت‌های تام و تمامی است که متضمن معنایی نهایی می‌باشد. معنایی که مستقل از تأویل ما وجود دارد...

اینهمه ما را به جانب تردیدی اساسی می‌کشاند؛ تردید در این باره که آیا نحوه‌ی تفکر متافیزیکی (متافیزیک کلاسیک و خردباوری مدرن) امکانات لازم را برای پیش نهادن چنان گشایش معرفتی دارد که مبنایی برای جامعه‌ی باز فراهم کند؟ طرح جامعه‌ی باز به عنوان جامعه‌ای متکثر و مرکززدایی شده، شاید بیش از هر چیز، زمینه‌ی معرفتی گشاده‌ای را

1-Play of differences (اصطلاحی که دریدا به کار می‌برد)